



□ عباس پویا

شکیبایی در غرب وریشه‌های آن

صورت یک مبحث علمی و آکادمیک و فقط در میان اهل فن گفتگو شود، به عنوان یک مدل زندگی مطرح است و با رفتار فردی و موضع گیری اجتماعی و سیاسی آمیخته است.^۱ البته شکیبایی مرز دارد و مرز آن، ناشکیبایی است. برخورد شکیبایی با ناشکیبایی برای یک نظام شکیبایی خطرناک، بل سم قاتل است. تنها انسان هایی که به اصل شکیبایی باور دارند و گفتار و رفتارشان حاکی از آن است، می توانند از میوه های جامعه شکیبایی بهره ببرند. فرد یا گروهی که بخواهد در زیر چتر شکیبایی اندیشه ناشکیبایی خویش را ترویج و تحمیل کند، یعنی در نهایت تنها و تنها به خود، نوع اندیشه خود و گونه زندگی خود اجازه حیات و بقا بدهد و یا این که برای خود امتیازهای ویژه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قائل باشد، نمی تواند توقع شکیبایی داشته باشد. این گونه اندیشه در واقع دشمن نظام اجتماعی شکیبایی است. این

جامعه غرب (که منظور از آن در این جا بیشتر امریکای شمالی و اروپای غربی است) خود را یک جامعه شکیبایی (Tolerant) می داند که در آن اندیشه های گوناگون، ادیان گوناگون، احزاب سیاسی گوناگون و خلاصه گروه های گوناگون اجتماعی با گرایش های متفاوت اخلاقی، رفتاری و سیاسی، آزادانه در کنار یکدیگر زندگی می کنند و هر یک حق دارد با تکیه بر اصل برابری از دیدگاه خود چه در مرحله نظر و چه در مرحله عمل نمایندگی کند. در چار چوب همین نظام شکیباییست که از آزادی عقیده، آزادی فکر، آزادی قلم، آزادی دین و خلاصه آزادی فرد و اجتماع سخن گفته می شود. بنابراین شکیبایی واژه ای کلیدی در گفتار مدون اخلاقی و سیاسی است که ایده آل های دیگر فردی و اجتماعی با پیشوند «آزادی» از قبیل آزادی عقیده و دین و اندیشه بر اساس آن توجیه و تفهیم می شوند. شکیبایی تار و پود نظام سیاسی حاکم در غرب یعنی

دموکراسی است و پایه و مایه اندیشه لیبرالیسم را تشکیل می دهد. با در نظر گرفتن اصل شکیبایی می توان بسیاری از هنجارهای اجتماعی و رفتارهای فردی در غرب را درک کرد که برای ذهن (حداقل دیندار) شرقی بیگانه، گاه تأسف آور و گاه حتی نفرت انگیز می نماید. این که افراد گوناگون با داشتن گرایش های متضاد سیاسی و تعلق های مختلف دینی و غیردینی و وابستگی های گوناگون حزبی و حتی گرایش های کاملاً ناهمخوان اخلاقی در کنار یکدیگر و با یکدیگر زندگی می کنند و درگیری های لفظی و پرخاش های گفتاری شان به جنگ و خشونت نمی انجامد، به همین اصل شکیبایی برمی گردد. حتی این که در میان نسل مسلمان این جوامع مشاهده می شود که مثلاً یک دختر دانشجویی با حجاب دست به دست و در کنار یک دختر دانشجویی بی حجاب در منظر عام و در کلاس درس حاضر می شود و حتی با هم دوستان صمیمی و نزدیک هستند، بی آن که اختلاف تلقی دین و یا تفاوت تربیت خانوادگی دلیل محکومیت یکی و کناره گیری از دیگری باشد، باز باید در همین مقوله شکیبایی جستجو شود، مقوله ای که بیش از آن که به



است که آیین‌های مطلق‌گرا و اندیشه‌های خودمداری که خود و تنها خود را پیام‌آور راستی و ضامن‌رستگاری می‌دانند، در یک جامعه شکیبا دچار مشکل هویتی می‌شوند. این نوع آیین‌ها و اندیشه‌ها یا باید در ادعای خویش تجدید نظر کنند و در نمایندگی بلامنازع خود از حقیقت، دیگران را هم به گونه‌ای سهیم سازند و یا این که به ستیزه‌جویی با نظام شکیبا برخیزند. و چون اختلاف دیدگاه، یک امر طبیعی و انسانی است، آنچه‌آنکه تاریخ هر اندیشه و هر دین و هر فرهنگ نشان می‌دهد و حتی در صفوف خودی نمی‌توان مانع آن شد، چنین موضعگیری خودمداری به تنازع در صفوف خودی و در نهایت به تلاشی درونی می‌انجامد.

واژه شکیبایی:

در این نوشتار، «شکیبایی» برابر واژه Tolerance در انگلیسی و Toleranz در آلمانی است که خود از ریشه لاتین Tolerare برآمده است. Tolerare به معنی تحمل درد و رنج و مشقت به کار رفته و بیشتر در مورد جنگجویانی استعمال می‌شده است که در شرایط دشوار رزم و پیکار، رفتار صبورانه پیشه می‌کردند، و در برابر پیامدهای ناگوار جنگ، بردباری از خود نشان می‌دادند و بخصوص زخم‌های گران تن خویش را دلیرانه تحمل می‌کردند. همان‌طور که از ریشه لاتین معنی این کلمه برمی‌آید، این واژه در آغاز بیانگر پذیرش یک وضعیت ناگوار و یک حالت غیرمطلوب بوده است. حادثه ناگوار رخ می‌دهد، حالت غیردلخواه پیش می‌آید و فرد با تحمل این حادثه و این حالت، شجاعت و پهلوانی خود را نشان می‌دهد و از چنین رفتاری به عنوان Tolerare یاد می‌شود. در فلسفه اخلاق و در فلسفه سیاسی هم در آغاز این کلمه هنوز بار معنی نخستین را داشته است و به همان مفهومی به کار می‌رفته است که در فارسی به صورت تحمل عقیده مخالف و بردباری در برابر اندیشه و باور بیگانه و شکیبایی با کژاندیشی و کژرفتاری به کار می‌رود. شکیبایی به این مفهوم دارای چند ویژگی است:

الف: در یک سوی شکیبندگی، اندیشه و باور و نگرش درست قرار دارد و در سوی دیگر آن، اندیشه و باور و نگرش نادرست.

ب: شکیبایی رفتاری است که از سوی صاحب درستی در برابر نادرستی پیشه می‌شود.

پ: شکیبندگی از سرفرق و مدارا و بزرگواری شکیبا است و به همین دلیل شکیبندگی به این معنی تنها در یک رابطه میان اکثریت صاحب قدرت و اقلیت‌های بی قدرت و یا کم قدرت قابل تصور است.

در نگرش مدرن، شکیبایی به مفهوم تحمل دیدگاه مخالف به کار نمی‌رود، بلکه به معنی پذیرفتن و به رسمیت شناختن بیگانه، اندیشه بیگانه، دین بیگانه و نقطه نظر بیگانه است به عنوان اندیشه و دین و نقطه نظری که در کنار اندیشه و دین و نقطه نظر خودی دارای حق مساوی می‌باشد. دیدگاه و باور و نوع زندگی دیگران به عنوان دیدگاه و باور و نوع زندگی غیرمطلوب تحمل کردن، بلکه به عنوان نوع دیگری از نگرش، نوع دیگری از باور و نوع دیگری از زندگی پذیرفتن و برای آن حق مساوی ابراز وجود و ابقای حیات قائل شدن^۲ است. بر اساس همین نگرش، گوته می‌گوید: «تحمل دیگری می‌باید یک موضعگیری گذرای اخلاقی باشد. تحمل دیگری باید به رسمیت شناختن دیگری بدل شود. تحمل دیگری یعنی توهین به دیگری؛ آزادیخواهی واقعی یعنی به رسمیت شناختن دیگری»^۳. اگر از منظر سنتی و رایج به دین نگرسته شود، پذیرفتن ارزش و حق برابر برای دیگراندیشان خودی و بالاتر از آن برای

دیگراندیشان بیگانه در کنار اندیشه «خالص» خودی به تناقض می‌انجامد و مساوی است با زیر سؤال بردن باور خودی. اما در کلام جدید اذعان می‌شود که هر چند شخص به باور خود معتقد و به درستی آن متقن است ولی می‌باید برای دیگری که به گمان او گمراه است، این حق را بپذیرد و این امکان را فراهم بسازد که دیدگاه خود را چه در گپ و چه در کردار بتواند بروز بدهد.^۴

شاید مناسب‌ترین واژه برای چنین مفهوم برابراندیشانه در برابر خودی و بیگانه، واژه در اصل عربی و مروج در فارسی «مماشات» باشد. مماشات در حالی که مرادف مدارا و شکیبایی و بردباری بکار می‌رود، به معنی همراهی کردن و با هم رفتن است؛ به معنی ای که دور از هر گونه امتیازخواهی و فرقی‌گذاری میان خودی و غیر خودی است. ولی در زبان فارسی مدرن، اصطلاحات دیگری برای این مفهوم رواج یافته است. یکی از آن‌ها اصطلاح «رواداری» و مشخص‌تر «رواداری مذهبی و عقیدتی»^۵ است. «روا» و ترکیبات برآمده از آن مانند روادار و رواداشتن در زبان فارسی بار معنی دیگری بر دوش دارند و به معنی مباح و جایز (شمردن) و یا مشروع و درست (دانستن) به کار می‌روند، آنچه‌آنکه مولوی می‌گوید:

آنچه تو بر خود رواداری همان

می‌یکن از نیک و از بد با کسان

و با آن چنان که سعدی به کار برده است:

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد

ز تند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

در زبان فردوسی هم روا به همین معنی بکار رفته است:

ستم گر نداری تو بر من روا؟

به فرزندان دست بردن چرا

یکی دیگر از این اصطلاحات، واژه «مدارا» است که از نگاه ریشه

تاریخی و کاربرد زبانی، با واژه اروپایی Toleranz بسیار نزدیک است.

واژه مدارا در فارسی و در زبان فارسی گویان بزرگ به همان معنی کهن

واژه Tolerare به کار رفته است، یعنی به مفهوم تحمل یک حالت و یک

حادثه نامطلوب و در حقیقت کژ و نادرست. ناصر خسرو می‌گوید:

با عامه که جان را خدای می‌گوید

ای پیر چه روی است جز مدارا

در برابر باور غیر فرهیخته عامیان چاره‌ای نیست جز مدارا و

شکیبایی. و یا فردوسی که می‌گوید

کنون چاره با او مداراست و بس

که تاج بزرگی نماند به کس

توصیه به صبر و تحمل در برابر یک رفتار نابهنجار می‌کند. مدارا

کردن سعدی آن جا که می‌گوید:

سعدیا! چاره ثبات است و مدارا و تحمل

من که محتاج تو باشم، بپریم بار گران

از سر نیاز و کمی و بیچارگی است. بیش از همه در این بیت حافظ

عیان می‌شود که چه مفهومی در پس واژه مدارا نهفته است:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

مشکل کاربرد واژه مدارا (مانند همه اصطلاحات دیگری که ریشه

تازی دارند از قبیل مماشات، تساهل و تسامح) به عنوان مرادف فارسی





در نگرش مدرن ،
شکیبایی نه از سر
خیرخواهی و
بزرگواری صورت
می گیرد که از سر
فروتنی و تواضع .
در این نگرش انسان
برخورد متواضعانه
با داده های علمی و
دریافت های اعتقادی
خویش از یک سو و
حرمت به دانش ها و
باور داشت های
دیگران از سوی دیگر
دارد .



کلمه Toleranz ، نبود تنوع کاربردی آن در زبان فارسی است ، در حالی که مثلاً اصطلاح Toleranz در زبان آلمانی دارای مشتقات متنوعی از قبیل صفت فاعلی (Tolerant) ، صفت مفعولی (Toleriert) فعل (Tolerieren) و ... می باشد. برای ساختن چنین مشتقاتی از کلمه مدارا می باید از پیشوند یا پسوند و یا فعل کمکی مناسب کمک گرفت و ترکیبات رایج در زبان فارسی که از ریشه مدارا آمده باشند ، بسیار اندک هستند. صفت مفعولی از کلمه مدارا بکار نرفته است و کاربرد صفت فاعلی با پیشوند «با» (بامدارا) خالی از تسامح نیست ، چرا که ترکیب «بامدارا» برابر «بی مدارا» و به معنی ناشکیب و نابردبار بکار رفته است .

دگر هر که از تخم دارا بدند
به هر کشوری بامدارا بدند .^۶

به کارگیری واژه «شکیبایی» برای بازگویی این مقوله پیچیده و تاریخمند در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی ، آنچنان که در این نوشتار پیشنهاد شده است ، با این مشکلات مواجه نخواهد بود. از سوی کلمه شکیبایی و ترکیبات گوناگون آن دارای همان بار معنایی اند که در واژه ای مانند مدارا در جستجوی آن هستیم ، یعنی تحمل ناگواری و بردباری در برابر رنج و ناخوشی ، آنچنان که در نمونه های شعری پایین دیده می شود:

شکیبایی و تگ مانده به دام
به از ناشکیا رسیدن به کام

فردوسی

چون روزگار بر تو بیاشوید
یک چند پیشه کن تو شکیبایی

ناصر خسرو

کنون وقت شکیبایی است مشتاب
که بر بالا به دشواری رود آب

نظامی

با فراق چند سازم ؟ برگ تنهائیم نیست
دستگاه صبر و پایاب شکیباییم نیست

سعدی

از سوی دیگر ریشه «شکیب» دارای همه ترکیبات و مشتقات لازم و رایج می باشد، شکیب، شکیبایی ، شکیندگی ، شکیننده ، شکیبیده ، شکیبیدن و ...

بهر صورت مهم این است که بدانیم شکیبایی در گفتن مدرن به چه مفهومی به کار می رود، این که برای این مفهوم چه اصطلاحی را به کار می بریم ، دارای ارزش درجه دو می است. بنابراین همان طور که کلمه Toleranz در زبان مدرن اروپایی بر رغم بار کهن معنی اش که تحمل رنج و مشقت است به مفهوم پذیرفتن و به رسمیت شناختن دیگری به کار می رود ، می توان واژه فارسی شکیبایی را به خصوص به خاطر تنوع ساختاری و کاربردی آن برابر اصطلاح Toleranz قرار داد.

انواع شکیبایی

برای این که دقیقاً روشن شود شکیبایی در گفتن مدرن دارای چه ویژگی های است ، باید به چند تقسیم بندی که در این مقوله صورت گرفته است ، توجه شود:

الف: شکیبایی نمادین / رسمی (Formale Toleranz) در برابر شکیبایی نهادین / واقعی (Toleranz Inhaltliche). شکیبنده رسمی کاری به کار دیگری و اندیشه دیگری و دین دیگری ندارد. او شاهد حضور دیگری در جامعه و در کنار خویش است ، اما در برابر آن موضعگیری ندارد. نه آن را نفی می کند و نه در جهت اثبات آن گام برمی دارد. این گونه رفتار ، بیانگر یک حالت انفعالی و تنها حاکی از قبول وضعیت حاکم و رسم رایج است . در جامعه ای که پاس شکیبایی را فقط به گونه رسمی دارد ، وقتی به طور نمونه از آزادی دین سخن گفته می شود ، منظور این است که در آن جامعه انسان ها با ادیان و مذاهب و جهان بینی های گوناگون در کنار یکدیگر زندگی می کنند و هر کس به راه خویش می رود بی آن که راه را بر دیگری ببندد. این جامعه بر اساس شعار «موسی به دین خویش و عیسی به دین خویش» زندگی می کند. در دامن چنین شکیبایی که در آن جهت گیری مثبت و فعالانه در جهت شناخت یکدیگر و حفظ همدیگر



وجود ندارد، گرایش‌های ناشکیب می‌توانند به راحتی رشد کنند و فراگیر شوند. در مقابل این شکیبایی رسمی یا نمادین، شکیبایی واقعی یا نهادین قرار دارد. شکیبندگی واقعی از حالت انفعالی برآمده و در برابر وضعیت شکیبایی موجود موضعگیری مثبت و فعالانه دارد. او نه تنها زمینه همزیستی اندیشه‌ها، جهان‌بینی‌ها و دین‌های مختلف را در اجتماع فراهم میبندد، بلکه اندیشه و جهان‌بینی و دین دیگر را در کنار اندیشه و جهان‌بینی و دین خویش دارای حق مساوی مطرح شدن و عمل شدن می‌داند. شکیبندگی نهادین نه تنها تماشاگر تنوع فکری و رفتاری افراد اجتماع می‌باشد، بلکه آگاهانه این وضعیت را می‌پذیرد و خود را بازیگری در کنار بازیگران دیگر می‌داند.^۷

پ- تقریباً به همین مفهوم ولی از منظر دیگر، تقسیم‌بندی دومی در مقوله شکیبایی صورت گرفته است. این بار سخن از شکیبایی عمودی (Verticale Toleranz) در برابر شکیبایی افقی (Horizontale) است. شکیبایی عمودی برخاسته از یک نوع نگرش از بالا به پایین و بیانگر نگاه «عقل اندر سفیه» است که همراه با نوعی اغماض می‌باشد و از سر بزرگواری از سوی کسانی که خود را رهیافتگان حقیقی و خردمند می‌دانند، نسبت به دیگرانی که آن‌ها را گمراهان بی‌خرد و یا کم‌خرد می‌پندارند، صورت می‌گیرد، در حالی که شکیبایی افقی برآمده از دیدگاه برابرخواه و مساوی‌نگر به اندیشه‌ها و باورهای گوناگون است و از این باورمندی سرچشمه می‌گیرد که «آن‌چنان که من اندیشه و دین و نگرش خویش را بر حق می‌دانم و بدان بها می‌دهم، حق مسلم دیگری است که اندیشه و دین و نگرش خود را بر حق بداند و بدان بها بدهد.» یعنی برابری فردی و اجتماعی در گروه به رسمیت شناختن متقابل یکدیگر است.^۸

پ- در یک تقسیم‌بندی بعدی، شکیبایی به شکیبایی درونی / درون شکیبایی (Innere Toleranz) و شکیبایی بیرونی / برون شکیبایی (Aeußere Toleranz) تقسیم می‌شود. درون شکیبایی به درون و خودی نظر دارد و برون شکیبایی به خارج از خود به بیگانه نظر دارد. شکیبندگی درونی در برابر دیگراندیشی و دیگر رفتاری هم‌اندیش و هم‌کیش و هم‌آیین خویش مماشیات و بردباری نشان می‌دهد و شکیبندگی بیرونی نه تنها در برابر خودی که در برابر بیگانه هم تساهل و تسامح به کار می‌برد. طبعاً هر چه مرز درون تنگ‌تر کشیده شود، حوصله شکیبایی هم تنگ‌تر می‌باشد و هر چه مرز بیرون گشادتر و فراخ‌تر نهاده شود، شکیبایی سینه فراخ‌تر خواهد بود.^۹ اگر بخواهیم به زبان رایج دینی در یک جامعه اسلامی سخن بگوییم و مرز درون و بیرون را با اصطلاحات مسلمان و غیر مسلمان تعیین کنیم، درون شکیب، مسلمانانی است که برای گرایش‌های گوناگون فکری و مذاهب مختلف فقهی در داخل حوزه اسلام حق مساوی ابراز نظر و ایفای نقش قابل است و برون شکیب، مسلمانانی است که برای جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و باورهای خارج از حوزه اسلام هم این حق را می‌پذیرد. این که هر اندازه مرز درون تنگ‌تر در نظر گرفته شود که آیا این مرز با مسلمان بودن یا شیعه بودن یا شیعه دوازده امامی بودن و یا شیعه دوازده امامی اصولی (در برابر اخباری) بودن، مشخص می‌شود، به همان اندازه شکیبایی کم حوصله و تنگ‌دست است و هر اندازه مرز بیرون فراخ‌تر نهاده شود که آیا تنها با اهل کتاب شکیبایی پیشه شود و یا با غیر اهل کتاب هم، به همان اندازه، شکیبایی فراخ‌تر و گشاده‌دست خواهد بود.



شکیبایی‌ای که امروزه در گفتمان سیاسی و اخلاقی مطرح است و در همایش‌های بین‌المللی ترویج، تأمین و تضمین آن از ملت‌ها و دولت‌ها درخواست می‌شود، شکیبایی به مفهوم واقعی و به شکل افقی و با جهت بیرونی است. در نگرش مدرن، شکیبایی نه از سر خیرخواهی و بزرگواری صورت می‌گیرد که از سر فروتنی و تواضع. در این نگرش انسان برخورد متواضعانه با داده‌های علمی و دریافت‌های اعتقادی خویش از یک سو و حرمت به دانش‌ها و باور داشت‌های دیگران از سوی دیگر دارد. در گفتمان مدرن، شکیبایی نه تنها تحمل کردن بلکه دریافتن و به رسمیت شناختن اندیشه، دیدگاه و دین دیگری است. در این گفتمان، شکیبایی به معنی تحمل دیگری، در واقع توهین به دیگری است و تنها شکیبایی به مفهوم دریافتن و به رسمیت شناختن دیگری است که زمینه گفتگو و داد و ستد برابر فکری و فرهنگی را فراهم می‌سازد.

دلیل شکیبایی

در گفتمان مدرن شکیبایی، یکی از مباحث‌های جنجال‌برانگیز در میان اندیشمندان اروپایی، مبحث دلیل‌یابی و دلیل‌آوری برای شکیبایی است. وقتی شکیبایی به عنوان یک صفت نیک اخلاقی دیده می‌شود که هم فرد و هم جمع باید پاس آن را داشته باشند و وقتی شکیبایی به عنوان زیربنای رفتاری در چالش‌های سیاسی دیده می‌شود که دولت موظف به رعایت و تأمین آن است، خواهی نخواهی این پرسش مطرح می‌شود که کدامین دلیل ما را پایبند و مکلف به شکیبیدن می‌سازد و چرا و بر پایه کدام استدلال ادعا می‌شود که هم فرد، هم جمع و هم دولت باید پاسدار و حرمت‌گذار این اصل باشند؟

یکی از روش‌های رایج استدلال بر شکیبایی، روش استدلال دینی است که بیشتر از سوی صاحب‌نظران دینی و دین‌شناسان دیندار مطرح می‌شود. در این روش با مراجعه به متن‌های دینی و به ویژه تورات و انجیل و با طرح مثال‌هایی از الگوهای رفتاری پیشگامان دینی تلاش می‌شود تا ثابت گردد که رفتار شکیبایی، رفتار مطلوب دینی و در نهایت یک وظیفه دینی است و بنابراین فرد و جمع مکلف به رعایت و پاسداری آن هستند. در این میان زبان انجیل که در کل زبانی صلح‌جویانه است، بیش از همه در خدمت این نوع استدلال قرار می‌گیرد. مثلاً با توجه به این گفتار کتاب مقدس که «خداوند همه انسان‌ها را بر گونه خود آفریده است» نتیجه‌گیری می‌شود که همه انسان‌ها بر رغم اختلاف‌های فکری و دینی و عملی دارای ارزش خلقتی برابر و به همین جهت دارای حرمت مساوی هستند. بنابراین اهل مدارا بودن و مماشیات کردن یک ایده‌آل و وظیفه دینی است.

مشکل استدلال دینی در این حقیقت نهفته است که همین متن‌هایی که به عنوان مرجع شکیبایی مطرح می‌شوند، از سوی دیگر در بردارنده گفتارهایی هستند که می‌توانند دلیل بر ناشکیبایی باشند. مگر نه این است که در تورات از این سخن گفته می‌شود که «خدای پوهه یک قوم مخصوص را برگزیده است و به آن‌ها بیش از دیگران نزدیک است» این کلام می‌تواند به راحتی در خدمت اندیشه برتری‌طلبی قومی و دینی قرار گیرد و یا این که در جای دیگر از کتاب مقدس از زبان خداوند گفته می‌شود: «من به تو شمشیر را هدیه کرده‌ام.» جمله‌ای که از آن بوی خون و خشونت برمی‌آید و مرزبندی میان خودی و غیر خودی را آشکار می‌سازد.^{۱۰}

تعدادی دیگر از صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند با مراجعه به تاریخ

اروپا ریشه های شکیبایی را در تاریخ جستجو کنند و با آوردن مثال های گوناگون از دوره های مختلف تاریخی نشان دهند که شکیبایی یک اصل رفتاری ریشه دار در تاریخ اروپا است و با اخلاق و سیاست در اروپا عجین شده است. برخی از این نویسندگان آنچنان در این نگرش اروپا مرکزی و استدلال تاریخی مبالغه می کنند که حتی یونان باستان و روم قدیم را به عنوان جامعه های شکیبیا قلمداد می کنند.^{۱۱}

این نوع استدلال تاریخی برای اثبات شکیبایی به عنوان یک اصل در فلسفه اخلاق یا فلسفه سیاسی به دلایل مختلف قانع کننده نیست. از یک سو مقوله شکیبایی به ویژه به مفهوم پذیرفتن و به رسمیت شناختن دیگری یک مفهوم مدرن در گفتار فلسفی و یک اصل کاملاً تازه در فلسفه اخلاق و سیاسی اروپا است. تلاش برای یافتن چنین مفهوم مدرنی در لابه لای صفحات کهن تاریخ، برخاسته از قصد «آسمان و ریمان باقی» (Anachronismus)^{۱۲} در پدیده های تاریخی است. از سوی دیگر در همه مراحل تاریخی، مثال های بیشماری برای موضعگیری ها و رفتارهای ناشکیب هست که ادعای تاریخی بودن مقوله شکیبایی را خدشه دار می سازد. در یونان باستان و به اصطلاح شکیبیا، شهروندان «اصیل و خودی» یونانی دارای حقوق ویژه ای بودند که شهروندان دیگر از آن برخوردار نبودند، شهروندان غیر قانونی به عنوان «وحشی» دیده می شدند و بر همین اساس با آن ها رفتار می شد. در عصر رنسانس که آغاز دوره آزادیخواهی و آزاداندیشی در اروپاست، فردی مانند مارتین لوتر که خود پیشگام آزاداندیشی دینی در میان جوامع مسیحی شناخته می شود، هوادار تعقیب یهودی ها و برخی دیگر از اقلیت های دینی بود و در این راه حتی با اعدام آن ها مخالفتی نداشت.^{۱۳} از نمونه های نمایان ناشکیبایی در تاریخ جدید اروپا و در پیشاپیش آن فاشیسم، نازیسم و ایستالینسم که برای نسل امروز هم شناخته شده است، دیگر لازم نیست یاد شود. بنابراین، نمونه های تاریخی رفتار شکیبایی می توانند تنها حضور محدود و نمونه وار شکیبایی را در چارچوب یک تاریخ و یا یک فرهنگ ثابت کنند و کاربردی برای اثبات شکیبایی در کلیت یک تاریخ و در تمامیت یک فرهنگ ندارند. پای استدلال تاریخی هم در نهایت «پای چوبین» است و زمینه ساز جری بحث های دنباله دار و بی نتیجه، چرا که در تاریخ هر فرهنگی همان طور که نمونه های رفتاری شکیبیا دیده می شود، به الگوهای رفتاری ناشکیب نیز برخورد می شود.

روش سوم استدلال برای شکیبایی، روش معرفت شناسانه است زیربنای این استدلال را یک نوع موضع گیری ناقدانه نسبت به «ادعای حقایق» (Wahrheitsanspruch) تشکیل می دهد. معرفت شناسی جدید به این نتیجه رسیده است که هم ظرفیت دانش اندوزی بشری در هر بخش محدود و هم دانش اندوخته بشری در هر بخش ناقص است و به همین علت تاریخ دانش بشری پر از تئوری ها و باور مندی هایی است که هر از چندی تغییر یافته و یارده شده اند. و این است که حرف آخر را در باب حقیقت و غیر حقیقت زدن و تصمیم نهایی را در باب درستی و نادرستی گرفتن، کاری دشوار و بل محال است. این نوع موضع گیری نسبت به یافته های ذهنی انسان باعث شده است که شخص از یک سو نسبت به دانش و باورداشت خویش رفتاری متواضعانه داشته باشد و از سوی دیگر بر دانش ها و باورداشت های دیگران حرمت گذارد. این نگرش، شناخت انسانی را چه در علوم تجربی و چه در علوم انسانی (و بنابراین چه شناخت علمی و چه شناخت دینی را) خطا پذیر می داند و به همین دلیل در معرفت شناسی به «خطاگرایی» (Fallibilismus) مشهور

است.^{۱۴} نگرش خطاگرا به طور خلاصه می گوید: شناخت متقن و باور درست و حق می تواند وجود داشته باشد، ولی روش استدلال یقینی بر شناخت و باور وجود ندارد. شناخت بشری همواره مقید به قید موقت است، یعنی هیچ گاه نمی تواند از حقیقت مطلق و نهایی پرده بردارد و هر آن قابل تردید و تبدیل است. به تعبیر دیگر: این نگرش، شناخت بشری را در همه بخش ها ظنی می داند و نه یقینی. معرفت شناسی خطاگرا که هیچ گونه مطلق گرایی را در هیچ نوع شناخت انسانی بر نمی تابد، روی دیگر سکه شکیبایی در گفتار مدرن است که در آن شناخت بیگانه و باور مبتنی بر آن نه تنها دریافت و تحمل می شود، که به عنوان یک شناخت و باور ممکن در کنار شناخت و باور خودی پذیرفته و به رسمیت شناخته می شود.

بنابر آنچه رفت، شکیبایی در گفتار مدرن در غرب مفهوم تحمل و بردباری را (و در بعد اخلاقی و سیاسی تحمل اندیشه و دین و رفتار دیگر را) که در ریشه لاتین واژه Tolerare نهفته است و با نگرش تاریخی و دینی به این مقوله دمساز می باشد، کم کم از دست می دهد. در بحث های روشنفکری و در زبان سیاسی و به ویژه هنگامی که سخن از رفتار شکیبیا در برابر فرهنگ دیگر، دین دیگر و اندیشه دیگر است، شکیبایی به معنی پذیرفتن و به رسمیت شناختن به کار می رود که ریشه در نگرش خطاگرایی در معرفت شناسی دارد. ولی این تغییر مفهوم در اصطلاح شکیبایی به آسانی رخ نداده، بلکه در متن یک پروسه دامنه دار و دراز تاریخی، همراه با بحث و جدل های وسیع شکل گرفته است. این نوشتار طرح کوتاه و اشاره وار این پروسه بود.

پانویس ها:

- ۱- در اینجا تصور کلی و عام که از شکیبایی در اخلاق فردی و جمعی مطرح است ترسیم شده است. مثال هایی که در این گفتار برای اثبات ناشکیبایی اجتماعی و سیاسی در غرب آورده می شود از قبیل وجود موارد گوناگون محدودیت های آموزشی و کاری برای زنان با حجاب که در خود غرب باعث بروز نقطه نظر های متفاوت شده است، به عنوان نمونه های استثنایی مورد بررسی قرار نگرفته است.
- ۲- برای مطالعه عمیقتر و دقیقتر تحولی که در مفهوم شکیبایی tolerant صورت گرفته است و تعریف مدرن آن مراجعه شود به w Becker, Anerkennung und tolerant
- ۳- j. w. Goethe, Werke (1953) 12, s. 384
- ۴- H.R. Schlette, tolerant, s. 193
- ۵- باقر بهرام، فرهنگ آزادی و فرهنگ استبداد، ص ۲۸، کیان ۲۶
- ۶- ابن مینا، لغت نامه دهخدا
- ۷- g. mensching, tolerant und wahrheit in der Religion, s. 16
- ۸- W. Beker, Anerkennung und tolerant, s. 13
- ۹- G. Mensching, tolerant und wahrheit in der religion, s. 17
- ۱۰- برای گونه های دیگر استدلال دینی بر مدارایی و مشکل این روش استدلالی مراجعه شود به H.R. Schlette, tum thema tolerant
- ۱۱- W. F. A. deney, art. toleration, encyclopedia of religion and ethics, s. 360-362
- ۱۲- آسمان و ریمان (و یا ده و درخت ها) تعبیر مثلی است برای سخن و قضاوت بی ربط. من سخن از آسمان می گویم و از ریمان. به نظر من این تعبیر، ترجمه دقیقی است برای Anachronismus که در زبان اروپایی به قضاوت تاریخی گفته می شود که بر پیوند دادن بی ربط و به خصوص از نگاه زمانی از هم دور افتاده پدیده های تاریخی استوار است.
- ۱۳- g. schlueter / r. groether/ art tolerant
- ۱۴- Historischehs woerterbuch der philosophie
- ۱۵- خطاگرایی fallibilismus که خردگرایی ناقدانه rationalismus kritischer هم خوانده می شود توسط کارل رابمونه بوپر (۱۹۹۴ - ۱۹۰۲) پایه گذاری شده است و یکی از مهم ترین نظریه پردازان آن هانس آلبرت است.